

## مثنوی گربه نامه سروده ظهورالله

☆ دکتر محمد ناصر، دکتر محمد صابر

### Abstract:

Persian's impact and influence on sub-continent's culture and literature can never be ignored. Thousands of poets of this land have produced some magnificent verses in this sweet language. Zahurullah was a Persian poet of Sub-continent in 12th and 13th century A.H. A Mathnawi titled "Gorbeh Nameh" unpublished so far, has been edited and evaluated in this article.

**Key words:** Persian poetry, Sub-continent 12th & 13th century A.H, Zahurullah

ظهورالله فرزند نورالله شاعر فارسی گوی شبه قاره که به گمان غالب در قرن دوازدهم یا سیزدهم هجری قمری می زیسته است (منزوی احمد ۱۳۶۶ش: ۱۵۰۵/۸) او یک مثنوی دارد به نام گربه نامه که در گنجینه آذر به شماره ۳۶۸-۵-۷۵۸۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور نگهداری می شود و این نسخه منحصر به فرد به خط نستعلیق توسط اکبر علی کرتارپوری در ماه رجب ۱۲۹۵ هجری قمری نوشته شد (نوشاهی، حضرعباسی ۱۳۶۵ش: ۲۹۱) اطلاعات معتبری درباره سراینده مثنوی گربه نامه به دست نرسیده است. اما در مثنوی اشاره شد که این

قصه را شاعری به نام اشرف لاهوری به زبانِ هندی سروده بود و ظهورالله آن را به شعر فارسی انتقال داد۔ بگفته خود ظهور الله اصلی منظومه اشرف لاهوری بسیار کوتاه بود و ظهور الله بر اصلی قصه ابیاتی را افزوده است تا برای خوانندگان جالب تر باشد۔

**خلاصهٔ مثنوی:**

این مثنوی مشتمل بر ۱۰۳ بیت است، شاعر در آغاز مثنوی به حمد باری تعالی و سپس به ستایش پیغمبر اکرم و آل رسول و اصحاب اجمعین پرداخته و از خداوند متعال خواستار شفاعت پیغمبر اسلام شده است۔

شاعر ذکر شاهزادگان از جمله تارا سنگه، شیر سنگه، شمشیر سنگه و کرپال سنگه آورده، ذکر خلیفه سعدالله را نیز کرده است۔ سپس به اصلی قصه پرداخته که در شهر لاهور گربه ای برای مکرو تنویر خود معروف بود، یک روز وارد میخانه شد و از خدا خواست که موشی به دستش برسد۔ دعایش مستجاب شد، یک موش از یک گوشه ای به سوی شراب شتافت و پس از خوردن کاسه شراب حواس خود را باخت و لاف زد که اگر گربه ای پیش او بیاید، گوشتش را می خورد، پوستش را می کند و استخوانش را می درد، اما بد بختانه همان لحظه به دست گربه افتاد۔ موش فوری پوزش طلبید۔ گربه نه تنها که عذرش را پذیرفت بلکه افزود که ازین به بعد هیچ موشی را آزار نخواهد رساند۔ آن موش معصوم و ساده پیام گربه را به قوم موشان رساند و همه آنها حرفهای گربه را باور کرده، در برابر گربه حضور پیدا کردند۔ گربه که منتظر فرصتی بود، همه موشها را خورد۔ در پایان شاعر بارِ دگر خواستارِ شفاعت پیغمبر شده و برای والدین و برادران خودش از خداوند متعال شادی و آبادی را طلبیده است۔

### متن مثنویگربه نامه:

- |    |                              |                                 |
|----|------------------------------|---------------------------------|
| ۲  | پس از حمد بی حد پروردگار     | که اسری به عبده به لیل القرار   |
| ۳  | پس از نعت بی حد حبیبِ خدا    | که دادش به سرتاج معراج را       |
| ۴  | به یاران و برآل و اصحابِ چار | کنم از دل و جان نثارا نثار      |
| ۵  | به فضل کریم و به لطفِ رسول   | کنم من بیان تا بیابد قبول       |
| ۶  | یکی شخص اشرف به لاهور بود    | کزو قصهٔ گربه مشهور بود         |
| ۷  | خدایش دهد جا به جنت مدام     | طفیل محمد علیه السلام           |
| ۸  | و لیکن به هندی زبان گفته بود | تو گویی که در سلكِ دُر سفته بود |
| ۹  | منم بندهٔ عاجز و پُر گناه    | ز نور الهی ز نورِ اله           |
| ۱۰ | بگفته تلامیز از جانی عزیز    | که هر يك ازان بود اهلِ تمیز     |
| ۱۱ | همه شاهزاده ز بخت بلند       | فکنده عد و راز تختِ بلند        |
| ۱۲ | جوان و جوان بخت روشن ضمیر    | به دولت جوان و به تدبیر پیر     |
| ۱۳ | یکی تارا سنگه و دگر شیر سنگه | سیوم نام او هست شمشیر سنگه      |
| ۱۴ | چهارم ازان جمله کر پال سنگه  | که پشت عدو بشکند وقتِ جنگ       |
| ۱۵ | نگه دار یارب به فضلِ خودش    | بپرهیز ز آسیبِ چشمِ بدش         |
| ۱۶ | ز همراهی آن عزیزانِ صدر      | که هر يك ازان است چون ماه بدر   |
| ۱۷ | خلیفه به سعد الله موسوم بود  | به دوران سهمیش چو معلوم بود     |
| ۱۸ | بجز ذکر حق قیل و قالش نبود   | بجز یاد احمد خیالش نبود         |
| ۱۹ | محمد بخش بود نامش دگر        | به خوبی مثالش نبوده دگر         |
| ۲۰ | خدایش عزیز و سلیمش کناد      | محمد شفیع و کریمش شواد          |
| ۲۱ | اشارت نمودند گر آرزو         | عزیران برآید زهی آرزو           |
| ۲۲ | همان قصهٔ نیک و خوش فال را   | همان نامهٔ خوب و خوشحال را      |

- |    |                                |                                |
|----|--------------------------------|--------------------------------|
| ۲۳ | به پارس زبان نظم کردم شتاب     | که باشند از خوانندش بهره یاب   |
| ۲۴ | و لیکن نمودم دراز و طویل       | اگرچه بگفت آن مصنف قلیل        |
| ۲۵ | که تا آن، عزیز و دگر اهل شوق   | ز تطویل این قصه یابند ذوق      |
| ۲۶ | به فکر و تأمل نگفتم سخن        | شناسنده آهو نگیرد به من        |
| ۲۷ | امیدم چنین است ز اهل قلم       | که حشوم بپوشد به ذیل کرم       |
| ۲۸ | به روز آدینه مداد و قلم        | گرفته به دست و بگفت این دلم    |
| ۲۹ | که قصه عجیب یاد دارم ز دوش     | اگر بشنوی خوب با گوش هوش       |
| ۳۰ | یکی گربه در شهر لاهور بود      | نه بُد گربه بل شیر پُر جور بود |
| ۳۱ | چو مهتاب روشن جبینش ز نور      | همه وقت ماندی به فرح سرور      |
| ۳۲ | چو حمله زدی موش را جلد تر      | به نازک بدن گشتی زیر و زبر     |
| ۳۳ | عجب لعبتی مکر و تزویر بود      | زمکر و حیله نقش و تصویر بود    |
| ۳۴ | در آنجا چنان خانه می فروش      | که هر کس ببیند بیاید بحوش      |
| ۳۵ | نهاده در آن خانه چندین قطار    | ز خُمهای پُرمل ز حد بی شمار    |
| ۳۶ | در آن خانه يك روز آن گربه رفت  | تو گویی که از شوق بر شد به تخت |
| ۳۷ | به يك گوشه بنشست و نظرش به راه | که موشی بیاید به اذنِ اِلَه    |
| ۳۸ | چنان در کمین گاه دلبند گشت     | بدانی که با خاک پیوند گشت      |
| ۳۹ | بگفتی الهی منم عجز نقش         | بسا گرسنه زود موشم ببخش        |
| ۴۰ | دعایش به درگاه شد مستجاب       | یکی موش از گوشه شد بر شراب     |
| ۴۱ | بیاید می خم دُنب را فشانند     | ولی بی خبر ز اینکه اجلش نشانند |
| ۴۲ | چو نوشید یکی کاسه شد مست خیز   | بگفتی اناالحق چو منصور تیز     |
| ۴۳ | منم شیر، نی دیگری گربه سر      | بیاید به خونش کنم دنده تر      |

- |                              |                              |    |
|------------------------------|------------------------------|----|
| دگر استخوانها و هم پوستش     | اگر گریه آید خورم گوشتش      | ۴۴ |
| بخورد همان موش صد گوش کرد    | چو گریه زموش این سخن گوش کرد | ۴۵ |
| که جمله خودی را فراموش کرد   | چنان جمله بر موش پر جوش کرد  | ۴۶ |
| که می میرم اکنون به سنور گفت | چو دانست آن موش با مرگ جفت   | ۴۷ |
| ترا قسم ربی ببخش این گناه    | منم موش عجز تویی گریه شاه    | ۴۸ |
| برچون توشاهی نجوشید می       | اگر باده هرگز نیوشید می      | ۴۹ |
| و لیکن نه بگذاشت کردش قبل    | اگرچه نمود ند لطایف حیل      | ۵۰ |
| به جایی نمازی نشین گشت زود   | چو آن موش را گریه خوردن نمود | ۵۱ |
| به تسبیح تهلیل مشغول گشت     | چو آن فاز مقتول و ماکول گشت  | ۵۲ |
| تویی خالق و از همه بی نیاز   | چنین گفت گریه که ای کار ساز  | ۵۳ |
| نخواهم که موشی برنجد زمن     | به توبه به تو گویم اکنون سخن | ۵۴ |
| اگر موش رنجد ز من بد بود     | چو دانم که ظالم به دوزخ رود  | ۵۵ |
| به موشان دیگر به شادی دوید   | به سوراخ موشی سخن چون شنید   | ۵۶ |
| که ای اهل خوف و دگر اهل ظن   | به شادی و فرحت بگفت این سخن  | ۵۷ |
| که گر به نموده فقیری لباس    | مباشید غمگین زرنج و هراس     | ۵۸ |
| برآمد که خالق تویی غم ربا    | ز هر موشی آواز شکر خدا       | ۵۹ |
| بدیدار رفتند با مال و رخت    | از آن قوم موشان سردار هفت    | ۶۰ |
| چو طفلان بشادی به مادر روند  | بر گریه با تحفه حاضر شدند    | ۶۱ |
| به دست دگر توشه شاهوار       | به دست یکی طاش کشمش انار     | ۶۲ |
| بشادی سوی گریه با عطف کرد    | یکی خوان پرمیوه بر کتف کرد   | ۶۳ |
| دویدند و گشتند حاضر تمام     | غرض موشها چون برای سلام      | ۶۴ |

- ۶۵ بدیدند گان گربه جایی نماز نشین است پی عجز و فقر و نیاز
- ۶۶ چو گر به همه موشها را بدید به درگاه حق شد شنایان حمید
- ۶۷ که رزاق هرکس تویی بی گمان تویی نیک کشاف رازِ نهران
- ۶۸ چنین گفت گر به که این بد طعام بکن دور از چشم من موش خام
- ۶۹ چنین گفت گر به همه موش را خدا نیک بخشد شما را جزا
- ۷۰ توکل نمودم به روزی رسان مرا حاجتی هیچ نی ز این و آن
- ۸۱ همه موشها گفت راضی شوید حلال این غذا هست جلدی خورید
- ۸۲ حلال است و بس پاک قسم رسول چنین خوش غذا کرد باید قبول
- ۸۳ حرام است از مالِ سُرقَت طعام مرا حاجتی نیست بخورم حرام
- ۷۴ ولیکن بیایید نزدیک من که پوشیده در گوش گویم سخن
- ۷۵ چو آن موش نزدیک گربه رسید بشادی و فرحت به سینه کشید
- ۷۶ غرض جملگاران را به پهلوی خویش نشانند و کرم کرد ر اندازه بیش
- ۷۷ چو گشتند بی فکر و رنج از سنور چنان حمله زد گربه نیک طور
- ۷۸ که دو در دهانش دو در دست کرد غرض جملگان را گلو بست کرد
- ۷۹ دویدند دو موش خالی ز هوش به موشان دیگر به شور و خروش
- ۸۰ که کشتی عمر همه نسلی ما فرو برد گربه به ورطه فنا
- ۸۱ به گلزارِ ما صدمه باد خزان ز تقدیر قادر رسید این زمان
- ۸۲ چه سازیم کین آفتِ ناگهان به خاکِ عدم کرد ما را نهران
- ۸۳ که دست اجل رخت هستی بسوخت به سرهای ما کوس رحلت بکوفت
- ۸۴ به وقتی که گربه ستم پیشه بود بخوردی یک موش این حرفه بود
- ۸۵ چو اکنون شده زاهد و ورد خوان هزاران خورد موش در یک زمان

- |     |                              |                                |
|-----|------------------------------|--------------------------------|
| ۸۶  | عجب مومن و مسلمان گشته است   | که صد موش را این زمان کشته است |
| ۸۷  | چو موشان شنیدند باز این ستم  | که بر قوم ما گربه کرد این ظلم  |
| ۸۸  | چنان شور و فریاد کردند تیز   | که گویی نمود ار شد رستخیز      |
| ۸۹  | و لیکن بگفتندگان موش گر      | بیاده نکردی دهن خویش تر        |
| ۹۰  | نرفتی چنین جور هرگز برو      | بماندی همه قوم ما سرخرو        |
| ۹۱  | چو آن بی خرد باده را نوش گرد | به جان بردن قوم هم نوش کرد     |
| ۹۲  | ندانی که عاصی به بحر فناه    | برو کشتی عالمی بی گناه         |
| ۹۳  | ظهورالله آخر پیرسم ز تو      | کزین کار، ایمان بماند بگو      |
| ۹۴  | گر ایمان بخواهی طفیل رسول    | بنه سر که افتی به درگه قبول    |
| ۹۵  | اگر نیکویی بایدت بی شمار     | ثنا گوی بر آل و اصحاب چار      |
| ۹۶  | اگر مخلص بایدت ای غم اسیر    | قدم بوس شو حضرت دستگیر         |
| ۹۷  | اگر پاک خواهی تن خاک را      | بیا یاد کن مرشد پاک را         |
| ۹۸  | الهی طفیل نبی الکریم         | به تاج نبوت چو دُر یتیم        |
| ۹۹  | چنین عاجزی را به نام حسین    | به سردارش از سایه والدین       |
| ۱۰۰ | دو اخوین او را بداری نگاه    | که عبدالله و عنایت الله        |
| ۱۰۱ | به عمر طبعی رسند شاد باد     | خدای جهاندار زو شاد باد        |
| ۱۰۲ | دگر حق داران و امید وار      | خدایا بداری بدین برقرار        |
| ۱۰۳ | دعایم کند هر که خواند مدام   | حکایت برین ختم شد والسلام      |

تمت تمام شد گربه نامه تصنیف بنده درگاه ظهورالله ابن میان نورالله مرقد

هم دستخط بنده فقیر حقیر اکبر علی کرتارپوری حال وارد امرتسر به جلدی تمام

اختتام یافت والله اعلم بالصواب تحری ربه تاریخ رجب ۱۲۹۵ هجری۔

## مقدسه معلی

نوشته بماند سیاه بر سفید  
 الهی هر آن کس که این خط نوشت  
 نویسنده را نیست لمحہ امید  
 عفو کن گناہش عطا کن بہشت

### ویژگی های هنری :

- بیت ۹۵.۴ - اصحابِ چار: اشاره به چهار خلیفہ از جملہ حضرت ابو بکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی  
 عدو را از تختِ بلند افگندن: کنایہ برای شکست دادن  
 پشت عدو شکستن: کنایہ برای پیروزی و کامگاری  
 عزیزان صدر چون ماہ بدر: تشبیہ  
 قیل و قال: جناس  
 بیت ۲۲ - خوش فال و خوش حال: جناس  
 طویل و قلیل: تضاد  
 بیت ۲۹ - باگوشِ هوش شنیدن: کنایہ برای ارتکاز توجه  
 جو مہتاب روشن جبینش ز نور: تشبیہ  
 بیت ۳۲ - زیر و زبر: تضاد  
 مکر، تزویر و حیلہ: مراعات النظیر  
 بیت ۳۸ - با خاک پیوند گشتند: کنایہ برای پنهان شدن و ناپدید گشتن  
 انا الحق گفتن منصور: تلمیح  
 بیت ۴۶ - موش و جوش: جناس  
 بیت ۶۵ - نماز و نیاز: جناس؛ عجز، فکر و نیاز: مراعات النظیر  
 بیت ۸۱ - باد خزان در گلزار وزیدن: کنایہ برای پژمردن و افسردن

### کتاب شناسی:

- ۱- منزوی، احمد (۱۳۶۶ش) فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان، جلد ہشتم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔
- ۲- نوشاہی، حضر عباسی (۱۳۶۵ش) فہرست نسخہ های خطی فارسی کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، لاہور، گنجینہ آذر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

